

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

پی یر هیلار - par Pierre Hillard  
ترجمه توسط حمید محوی  
۰۵ اگست ۲۰۱۴

جهانی سازی-Globalisation

## تاریخ «نظم نوین جهانی»-«Histoire du «Nouvel ordre mondial»

(بخش اول)

پی یر هیلار Pierre Hillard متولد ۲۱ جنوری ۱۹۶۶ دکتر در علوم سیاسی و مقاله نویس فرانسوی. تخصص او در زمینه «جهانی سازی» بوده و این موضوع را نیز به مثابه روند فن سالار که وحدت جهان را به بهای تخریب ملت ها با ایجاد مناطق بزرگ قاره ئی تعبیر می کند.

پی یر هیلار در دانشگاه های فرانسه به عنوان استاد مناسبات بین المللی تدریس می کند. در رسانه های رادیویی مانند «فرانس کولتور France Culture»، «رادیو کورتواز Radio Courtoise»، و رادیو «Radio ici et maintenant» حضور دارد و با شبکه ولتر نیز همکاری داشته و تا کنون از او در این شبکه ۲۳ مقاله منتشر شده است. موضوع پژوهشی او به طور کلی پیرامون ابزارسازی اتحادیه اروپا در چشم انداز جبهه اروپا-اتلانتیک است. به باور پی یر هیلار، هدف از تشکیل اتحادیه اروپا ایجاد اروپای واحد نبوده بلکه با امریکای شمالی ایجاد بلوک اروپا-اتلانتیک را تشکیل می دهد.

او از ریچارد وون کودنهو-کالرژی Richard Nikolaus von Coudenhove-Kalergi (اتریشی-جاپانی) به عنوان نخستین فدراتیست های اروپایی نام می برد که به ایجاد «اتحادیه اروپا» اندیشیده اند، و در این راستا انگلستان را به سینی دوار بین اروپا و امریکا تشبیه کرده اند. او این مجموعه را به عنوان «فدراسیون سه تائی ها» نامگذاری کرده است.

به دلیل انتقال صلاحیت سیاسی، اقتصادی و پولی به اتحادیه های قاره ئی که در حال شکل هستند (اتحادیه اروپا، اتحادیه امریکای شمالی مبنی بر نظریات رابرت پاستور Robert Pastor، اتحادیه امریکای جنوبی، اتحادیه افریقا، اتحادیه اوراسیا و غیره)، دولت ها را از عملکرد و علت وجودی و ماهیت خود تهی ساخته و بر اساس عامل های متعدد (مالی، قومی، اقتصادی، و غیره). حتی ایالات متحده را، به دلیل ایجاد اتحادیه امریکای شمالی که در شرف تکوین است، به چندین منطقه مرزی تقسیم نموده (نظریه ایگور پاتارین Igor Panarine) و حتی کانادا نیز

مشمول همین طرح می باشد. این روندی که همه جا روی کره زمین در شرف تکوین است، اتحادیه های قاره ئی با از بین بردن دولت های مستقل، ساختار دولت جهانی را پایه ریزی خواهند کرد.  
گاهنامه هنر و مبارزه|حمید محوی| پاریس

## Globalisation

### Histoire du « Nouvel ordre mondial »

par Pierre Hillard

پییر هیلارد Pierre Hillard تاریخ جریان ایدئولوژیک را مورد بررسی قرار می دهد که نشان بارز خود را در تلاش های کنونی برای اتحادیه دولت ها در بطن بلوک های منطقه ئی به ثبت رسانده، و بر آن است تا آنها را به سوی دولت جهانی هدایت کند. هدف آن پیشگیری از جنگ نیست، بلکه می خواهد قدرت مالی و تجاری جهان آنگلو ساکسون را گسترش دهد. این جریان ایدئولوژیک با نظریه پردازی و ادعای طرح « نظم نوین جهانی » را می خواهد روی ویرانه های دولت-ملت ها بنا کند. البته، نباید نگاه خودمان را تنها به تلاش هائی منحصر سازیم که می خواهد به جدائی ملت ها خاتمه داده و حاکمیت یگانه ای ایجاد کند، بلکه بررسی این طرح از این جهت ضرورت پیدا می کند که اجازه ندهیم تا کمال مطلوب بشریت را در تحول به سوی جامعه ای یگانه به کابوس توتالیتار تبدیل کند.

شبکه ولتر | پاریس | ۲۱ فبروری ۲۰۱۰



گردهمائی در لندن، ۲ اپریل ۲۰۰۹، پیرامون ملکه الیزابت دوم، رؤسای جمهور و دولت های ۲۰ کشور از قدرتمندترین های جهان، هدایت اقتصاد جهانی را در چشم انداز خود قرار دادند.

با پذیرش منشور لیسبون توسط ۲۷ کشور اروپائی، گزینش هرمن وون رومپوی van Rompuy Herman برای ریاست شورای اروپا و کاترین اشتون Catherine Ashton به عنوان نماینده عالی اتحادیه برای امور خارجی و سیاست امنیتی، ۱۹ نومبر ۲۰۰۹، چرخش تعیین کننده ای در بلندپروازی های جهانی ساز (۱) به وجود آورد. اتحادیه اروپا به تدریج با چهره سیاسی خودش آشنا می شود و به قول هنری کیسینجر داری « شماره تلفون » می

شود. مطمئناً، به تنظیمات جدیدی — اشکال خاصی از اداره امور — نیاز خواهد داشت تا این اتحادیه منطقه‌ئی واقعاً استقرار پیدا کند. در واقع، رقابت بین رئیس شورای اروپا، رئیس کمیسیون اروپا و رئیس پاره وقتی شش ماهه ادامه می‌یابد. این وضعیت عمیقاً دولت اوباما (۱) را می‌آزارد. با این وجود، با کسب شخصیت حقوقی و اولویت کامل حقوق اروپائی نسبت به حقوق ملی، اتحادیه اروپا می‌تواند ادعا کند که (توفیق؟) یافته و به بازیگر فعال صحنه بین‌المللی تبدیل شده است. اشتباه خواهد بود که بگوئیم که این فراخوان جدید در استقلال کامل نسبت به بقیه جهان صورت عملی به خود خواهد گرفت. در واقع، نخبگان اروپا گرا به پشتیبانی الیگارش‌ی مالی در پیوند و اتحاد روحی با تمام اشکال اتحادیه‌های منطقه‌ئی که در جهان در شرف تکوین هستند، پیش می‌روند. باید دانست که، اتحادیه اروپا تنها بخشی از یک برنامه گسترده است که به ایجاد اتحادیه‌های قاره‌ئی می‌انجامد که هر یک پول، شهروندی، پارلمان یگانه خاص خود را دارد، و غیره...مجموع این بلوک‌های قاره‌ئی یا اتحادیه‌ها است که برای تشکیل دولت جهانی فراخوانده می‌شوند. در اینجا می‌توانیم اتحادیه‌های منطقه‌ئی در شرف تکوین را یادآور شویم:



— اتحادیه اقتصادی اوراسیا (۲): در اکتبر ۲۰۰۰ تأسیس شد و چند کشور از شوروی سابق را در بر می‌گیرد (روسیه، قزاقستان، بلاروس، ...)، از سال ۲۰۱۰ این اتحادیه در پی ایجاد گمرک مشترک است (۳) و در چشم انداز ایجاد پول یگانه به نام «اوراز» (evraz) (۴) یا «اوراس» (euras) و یا «اوراسیا» (eurasia) ... (نام این پول باز هم می‌تواند تغییر کند) (۵)

— اتحادیه ملل امریکای جنوبی (۶): در ماه می ۲۰۰۸ ایجاد شد، و بر آن است که از منطق منطقه‌ئی جاری به هویت منطقه‌ئی که در حال پیوستن به یکدیگر هستند تحول یابد یعنی منطقه‌ئی متشکل از یک سازمان، بازار مشترک جنوب و اتحادیه آندین، یعنی با گردآوری تمام کشورهای امریکای جنوبی (به استثناء گویان فرانسه، و جزائر بریتانیائی ساندیویچ و مالوین). کمال مطلوب این اتحادیه استقرار پارلمان، پول یگانه (۷) و حق شهروندی مشترک است. اتحادیه ملل امریکای جنوبی برای الگوی اروپائی در چهار چوب مجلس پارلمانی ارو - لاتین و امریکائی که «ارولات» (EUROLAT) (۸) نامیده اند اولویت و امتیاز بیشتری قائل است.



— نظام اتحادیه امریکای مرکزی (۹) دسمبر ۱۹۹۱ بنیانگذاری شد، این گروه از کشورهای امریکای مرکزی همان اهدافی را پی گیری می کنند که کشورهای امریکای جنوبی، به ویژه ایجاد پول مشترک پس از سی و سومین کنگره در سان درو سولا (هندوراس) طی دسمبر ۲۰۰۸.



— راه اندازی « سازمان اتحاد افريقا » (۱۰) طی سال ۱۹۶۳ موجب شد که با سرعت بالا دست پیدا کند، از سال های ۱۹۹۹-۲۰۰۰، با ایجاد اتحاد افريقا ( در اوربان طی جولای ۲۰۰۲ ) و « همکاری های نوین برای توسعه آفريقا » (۱۱) اهداف از روی الگوی اروپا تعیین می شود (کميسيون، پارلمان، پان افريقا، دادگاه افريقا برای حقوق بشر، و غيره) (۱۲)



— شورای همکاری خلیج (مترجم : خلیج فارس) (۱۳) سال ۱۹۸۱ ایجاد شد، و بیش از پیش به سوی اتحادی منسجم تر بین کشورهای خلیج (مترجم : خلیج فارس) حرکت می کند (بحرین، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی و امارات متحد عربی). پول مشترک در اطراف سال های ۲۰۱۰/۲۰۱۱ پیشبینی شده است. برای نامگذاری این پول «خلیجی» مطرح شده است ولی هنوز مشخص نیست (۱۴)



— یک اتحادیه آسیائی به رهبری سه عضو اصلی در حال شکل گرفتن است :

جاپان (CEAT, Council on East Asian Community)

چین (NEAT, the Network of East Asian Think Tank)

کوریای جنوبی (EAF, the East Asia Forum).

از اوّل ماه جنوری ۲۰۱۰، چین و Asean (آرم انگلیسی برای «انجمن ملت های جنوب شرقی آسیا) بزرگترین منطقه برای مبادلات آزاد در جهان را راه اندازی کردند، سپس کوریا، جاپان، استرالیا و زلاند نو به آن پیوستند. این منطقه برای مبادلات آزاد، همان گونه که زو نینگنینگ Ningning Xu دبیر کل شورای اقتصادی چین-آسیان Chine-Asean دوست دارد بگوید، باید « روند منطقه گرائی را تسریع سازد(۱۵)



— اتحادیه امریکای شمالی در ماه مارچ ۲۰۰۵ در تگزاس با شرکت رؤسای جمهور ایالات متحده، کانادا و مکزیک در چهار چوب همکاری برای امنیت و توسعه راه اندازی شد(۱۶) هدف اعلام شده عبارت است از دستیابی به محیط سیاسی، اقتصادی و نظامی مشترک بین هر سه کشور(۱۷) واحد پول مشترک به نام «آمری» (amero) یا « دالر امریکای شمالی » (تعیین این پول جدید تضمین نشده است) باید جایگزین دالر ایالات متحده و کانادا و به همین گونه پزو peso واحد پول مکزیک شود (۱۸). چنین تحولی از فروپاشی دالر و سپس فروپاشی نظام مالی و پولی جهان عبور خواهد کرد. این بحران ساختاری در سطح جهانی (سیاسی، مالی، پولی و جغرافیای سیاسی) برای تسهیل رسیدن فصل نظم نوین جهانی که این همه طرفداران آن انتظارش را می کشیدند، در آغاز سال ۲۰۱۰ تقویت خواهد شد.

— سرانجام، از دیدگاه نظری، برای سال ۲۰۱۵ استقرار اتحادیه ارو – اتلانتیک در زمینه های سیاسی، اقتصادی و نظامی پیشبینی شده است (۱۹)

در عین حال می توانیم یادآور شویم که پارلمان اروپا به تاریخ ۲۶ مارچ ۲۰۰۹ قطعنامه ای را به تصویب رساند، با در نظر گرفتن « وضعیت مناسبات فرا اتلانتیک پس از انتخاباتی که در ایالات متحده صورت گرفت ». این قطعنامه حاوی تمام توافقات سیاسی، اقتصادی و نظامی در هر دو سوی اتلانتیک بود و می بایستی به اتحاد های اتلانتیکی بینجامد(۲۰)



این فهرست کامل نخواهد بود اگر به یک رویداد بسیار مهم اشاره نکنیم، که البته رسانه های فرانسوی آن را به سکوت برگزار کردند. در واقع، گردهمائی لاکوئیل در ایتالیا (۸-۱۰ جولای ۲۰۰۹)، رؤسای دولت به پرونده های

مختلفی رسیدگی کردند (بحران اقتصادی، آب و هوا، ...) علاوه بر این، طی یک مصاحبه مطبوعاتی، رئیس جمهور روسیه مدودف با خوشبینی خاصی یک سکه، پیش نمونه یک پول جهانی که در بلژیک ساخته شده بود را به روزنامه نگاران نشان داد، روی سکه به انگلیسی نوشته شده بود «وحدت در تنوع» (۲۱)

نمایش این سکه اهمیت خیلی زیادی داشت، زیرا برای نخستین بار، یکی از رؤسای دولت واحد پولی را نشان داده بود که می توانست برای تمام بشریت در سر تا سر جهان مطرح باشد (۲۲) این حرکت بیانات هرمن وون رومپوی را تکمیل می کند، او در سخنرانی اش به مناسبت سپاسگذاری از انتخاب وی برای مقام ریاست شورای اتحادیه اروپا، هیچ تردیدی بخود راه نداد که آن جمله انباشته از معانی سنگین را به زبان نیاورد و گفت: «سال ۲۰۰۹ در عین حال با استقرار کشورهای گروه ۲۰ در کوران بحران مالی نخستین سال دولت جهانی است» (۲۳)

اعتراف به چنین امری — تنها به این علت که از سوی یکی از طرفداران دولت جهانی مطرح شده — ما را به فکر وامی داشته و این پرسش را مطرح می سازد که چگونه به اینجا رسیده ایم؟ در واقع، طرح این اتحادیه های منطقه ای که کمابیش در شرف تکوین بوده و کمابیش در چهار چوب قدرتی مرکزی گسترش یافته اند — با فروپاشی دولت هائی که آن را تشکیل داده و از درون دچار فروپاشی شده اند (۲۴) — حاصل یک اتفاق ساده نبوده است. در واقع، چنین تحولی حاصل کاری طولانی و بنیادی از سوی الیگارش‌های مالی (۲۵) و گروه های نخبه سیاسی در چهارچوب اتاق های فکری (think tanks) یا بنیادهای مختلف بوده است.

#### الیگارش‌های انگلوساکسون و شاهزادگان

عموم فرانسه زبانان متأسفانه بازیگران واقعی سیاست جهانی را نمی شناسند، و بازیگران سیاست جهانی نیز هوش و درایت خودشان را غالباً در پشت پرده به کار می بندند و نه در جلوی صحنه امور سیاسی. برای آن که بتوانیم وضعیت اسفناک مدافعان آرمان ملی را در آغاز قرن بیست و یکم به شکل عمیقتری درک کنیم، ضروری خواهد بود که خطوط برجسته و نقش بسیار مهم قدرت مالی و آریستوکراسی انگلوساکسون را یادآور شویم. آریستوکراسی انگلوساکسون همواره به شکل دولت در دولت تشکل یافته، و پس از تصویب «منشور کبیر» (به لاتین: ماگنا کارتا Magna Carta) به تاریخ ۱۵ جون ۱۲۱۵ به قدرت رسید. پس از شکست جان پادشاه انگلستان ۱۲۱۶- ۱۱۹۹ ملقب به شاه جان بی زمین، یا جان شاه بی زمین (John Lackland)، در رویارویی با شاه فیلیپ اوگوست طی نبرد بووین (در شمال فرانسه) در ۲۷ جولای ۱۲۱۴ در بووین، بارون های انگلیس امتیازات سیاسی و مالی به دست آوردند. از این پس، تاج و تخت بریتانیا مجبور می شود با این فرقه جدید که دارای نیرو، قدرت مالی و بلند پروازی تجاری می باشد، همکاری کند. از همین تاریخ است که گروهی از نخبگان حریص، معترض و متکبر به منصفه ظهور می رسند. این گروه از نخبگان سرمنشأ تشکل گروه های فشار (یا لابی Lobby) هستند که از راه های متنوع: مالی، اطلاعاتی یا رسانه ای روی قدرت سیاسی تأثیر می گذارند. قدرت سیاسی برای حفظ قدرت به شکل گسترده به پشتیبانی آریستوکراسی و پول نقد آنها وابستگی داشت، در نتیجه مطلقاً مجبور بود که نظریات و مشاورت های این گروه از نخبگان را به حساب بیاورد. اتاق فکری think tanks («انستیتیوی پژوهشی» که البته ترجمه نارسائی است)، بنیادها و گروه های نخبگان پیامد منطقی این حال و هوا و تمایلات نخبه گرا و تاجر است.

این اتاق های فکری (تینک تانک) به مراکز تجمع اقلیت فعالی تبدیل شد که آینده جهان انگلوساکسون را رقم می زد و اندک اندک دایره تأثیرات آن به تمام جهان سرایت کرد. خلاف سنت سیاسی فرانسه که تمام فعالیت را در حیطه دولت تعریف می کند، این سازمان های سیاسی- تجاری به قدر قدرت ملی بستگی ندارند، و خیلی زود



استعدادهایشان را به کار بستند. از قرون وسطا، شرکت هائی مانند London Mercers و Company یا کمپانی هند شرقی (قرن هفدهم) در واقع به نوک نیزه امپریالیسم بریتانیا تبدیل شدند. بر این اساس، آریستوکراسی تجاری مشعل فتوحات و تسلط بر ثروت ها را نسل به نسل منتقل کردند. به قول فرانسوا کلوته François de Closets « همیشه بیشتر ».

شاید بتوانیم شکست فرانسه در امریکای شمالی را که به معاهده ۱۰ فبروری ۱۷۶۳ انجامید، به عنوان شناسنامه و روز تولد اوج قدرت الیگارشی بریتانیا تلقی کنیم. در واقع از دست دادن فرانسه نوین برای تاج و تخت بریتانیا این امکان را فراهم ساخت تا به ثروت های بی بدیل و شگفت انگیز تمامی یک قاره که تقریباً خالی از سکنه بود دست یابد (۲). ضعف رژیم سطنتی فرانسه برای گسیل مهاجران فرانسوی به این سرزمین وسیع و ضمیمه سازی آن به تمدن یونانی- رومی موجب شد که تمام این قاره تحت سیطره انگلوساکسون ها قرار گیرد. با مخلوطی از روحیه موعودگرایی، فاتحان نخبه امریکائی در پیوند با هم قطاران بریتانیائی برای تحمیل الگوی خود به تمام جهان آماده شدند. پس از جنگ های انقلاب و شکست ناپلئون اول در ۱۸۱۵، قدرت انگلوساکسون در دریاها بی رقیب ماند. توان جمعیت، پر کردن سرزمین وسیع امریکای شمالی، افریقای جنوبی، استرالیا و زلاند نو، تحت کنترل گرفتن نقاط ستراتیژیک در تمام جهان (جبل طارق، هونگ کنگ، ...)، تصرف سرزمین ها تقریباً در تمام قاره ها، فن آوری پیشرفته و بانکداری مؤثر به این آریستوکرات های تاجر در لندن و نیویورک اجازه داد تا رؤیای کنترل جهان را با مرکزیت سیتی City و وال استریت Street Wall گسترش دهند. این روند چهره برجسته ای دارد که باید او را به عنوان پیشگام این رؤیا بدانیم: سسیل رودز Cecil Rhodes.

### سسیل رودز (26) Cecil Rhode (1902-1853)

این مدافع بزرگ امپراتوری بریتانیا به جنوب آفریقا مهاجرت می کند و به دلیل شخصیت و هوش و درایت استثنائی خود در تجارت الماس به ثروتمند عظیمی دست می یابد. او بنیانگذار صنعت الماس و شرکت د- بیرز De Beers در پیوند و با پشتیبانی ناتانیل مایر روتشیلد Nathaniel Mayer Rothschild (1840-1915). ثروت عظیم او در های مستعمرات بریتانیا را برای او باز کرد، سسیل رودز پایه های اولیه دولت افریقای جنوبی را بنیانگذاری کرد (مستعمره امپراتوری بریتانیا) که پس از مرگش در سال ۱۹۱۰ شکل گرفت. نفوذ مالی و سیاسی او کنترل سرزمینی را برای او فراهم ساخت و نام خود به ثبت رساند: رودزیا. که بعداً به رودزیای شمالی و رودزیای جنوبی تقسیم شد، این دولت ها بعداً به زامبی و زیمبابوئه تبدیل شدند.

با این وجود، نظریه بزرگ استعماری او ایجاد خط آهن از دماغه آفریقا تا قاهره بود. در ستراتیژی او برای دفاع از امپراتوری بریتانیا، و تمام منافع راه های ارتباطی اهمیت اساسی داشت، و گسترش راه های ارتباطی (در تمام اشکال (۲۷) امری اجباری برای کارکرد مفید هر امپراتوری بود. این درس مهم برای آغاز قرن بیست و یکم از رویدادهای مهم تلقی می شود (۲۸). راه های ارتباطی رگ هائی است که امپراتوری تجاری و سیاسی را آبیاری می کند.



**Cecil Rhodes** سسیل رودز (۱۸۵۳-۱۹۰۲)

فراسوی کارکرد مناسب برای امپراتوری بریتانیا، کمال مطلوب خاصی تمام افکار سسیل رودز را به خود واداشته بود. در واقع او با اعتقاد راسخ به برتری « نژاد » آنگلو ساکسون، سیاستی را مد نظر داشت تا این برتری را تضمین کند: این سیاست همانا اتحاد تمام کشورهای آنگلو ساکسون بود، و یا به طور کاملاً مشخص تر، ایجاد جبهه متحد امپراتوری بریتانیا و ایالات متحده آمریکا. از دیدگاه او این مجموعه می بایستی به سنگ بنایی تبدیل گردد تا ایجاد دولت جهانی را در پیوند با اصول و فلسفه آریستوکراسی تجاری آنگلو ساکسون ممکن سازد.

برای دستیابی به چنین هدفی، او بر این باور بود که شخصیت های برجسته دانشگاهی را که مدافع چنین نظریاتی هستند باید به خدمت گرفت، در زمینه های مختلف اقتصادی، مالی، نظامی، تربیتی، اطلاعاتی یا روزنامه نگاری، و باید پست های مهم و حساس را به آنها واگذار نمود. بر این اساس، به مثابه پیکره یک ارتش، این اشخاص مختلف مانند یسوعی های واقعی (یا ژرژونیت های واقعی) در عرصه جهانی گرائی به سوی هدف مشترکی نیل کرده و افکار عمومی را در کشورهای خود آماده و متشکل می سازند، و در عین حال برای توسعه ساختارهای سیاسی-اقتصادی در راستای پیدایش دولت تجاری جهانی می کوشند. در ذهنیت او، این بلند پروازی «تاپتانیکی» و بسیار طولانی و نفس گیر از راه ایجاد « بورس تحصیلی سسیل رودز » (Rhodes Scholarships) عبور می کند. البته سسیل رودز تحقق این آرزوی خود را در زمان حیاتش ندید. ولی طی سال ۱۹۰۴ همکاران نزدیک او نخستین بورس های تحصیلی را به نام او در دانشگاه آکسفورد راه اندازی کردند. جامعه شناس فرانسوی، اوگوست کنت Auguste Comte می گفت که: « مردگان بر زندگان حکومت می کنند ». این فرمول کاملاً برای سسیل رودز مناسب پیدا می کند. نظریات او بنمایه های جهان در قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم بوده است. بی آن که به فهرست تمام اسامی پردازیم، می توانیم چند تن از آنهایی که مشمول امتیاز بورس تحصیلی سسیل رودز بوده اند را نام ببریم: نخست وزیر استرالیا باب هاوک Bob Hawke (1981-1993)، جیمز وولسی James Wolsey رئیس سازمان سیا (۱۹۹۳-۱۹۹۵)، ولسی کلارک Wesley Clarke کارفرمای ناتو طی دهه ۱۹۹۰ و بازیگر اصلی تخریب یوگوسلاوی طی مارچ ۱۹۹۹، رئیس جمهور بیل کلینتن Bill Clinton (پروموسیون ۱۹۶۸)، جیمز ویلیام فولبرایت James William Fullbright (سناتور آرکانزاس و یکی از چهره های درخشان سیاست ایالات متحده) (۲۹)



سیاست سسیل رودز بی آن که همکاران نزدیک او نظریاتش را پی گیری کنند، نمی توانست به این شکل گسترش یابد.

در این مورد نیز نمی توانیم به لیست بلند بالای کتاب *Anglo-American Establishment* اثر کارول کیگلی Carroll Quigley بپردازیم. افرادی که پیرامون سسیل رودز دیده می شوند، دارای وجه مشخصه مشترکی هستند، این افراد بخش های کلیدی جامعه بریتانیا در نیمه دوم قرن نوزدهم را در اختیار دارند (۳۰)، و به شکل خدشه ناپذیری تعیین کننده آینده جهان بوده اند. در این فهرست بلند بالا، ما به معرفی سه نفر از آنها بسنده خواهیم کرد.



**آلفرد میلنر (1854-1925) Alfred Milner**

آلفرد میلنر (۱۸۵۴-۱۹۲۵)، لرد میلنر نیز نامیده شده) یکی از چهره های برجسته، جانشین و پسر معنوی سسیل رودز است.

بین فعالیت های مختلف او مانند ریاست London Joint Stock Bank، او رئیس کابینه جنگ طی نخست وزیری لوید جرج Lloyd George در کوران جنگ جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ بود. طی این جنگ، رویدادی در نوامبر ۱۹۱۷ برای نسل های آینده نقش تعیین کننده داشت. در واقع، «بیانیه بالفور» (آرتور جیمز بالفور Arthur James Balfour، سیاستمدار بریتانیایی) وزیر امور خارجه وقت بریتانیا اعلام کرد که دولت بریتانیا ایجاد یک انجمن ملی برای یهودیان در فلسطین را به رسمیت می شناسد. این بازشناسی مستقیماً طی نامه ای به والتر روتشیلد Walther Rotschild رسمیت پیدا کرد. والتر روتشیلد رابط جریان صهیونیستی بریتانیای کبیر بود. در واقع، نویسنده واقعی این بیانیه آلفرد میلنر بود. همان گونه که کارول کیگلی شرح داده است، «بیانیه بالفور» می بایستی «بیانیه میلنر» نامیده می شد (۳۱)

فیلیپ کر Philipp Kerr (1882-1940) که لرد لوسیان lord Lothian نامیده شد) منشی شخصی لوید جرج Lloyd George بود. به همین نکته بسنده کنیم که او در قلب مراودات و مبادلات سیاسی پیرامون نخست وزیر انگلیس بود و نقش او مانند تسمه برای تمام «گروه میلنر» عمل می کرد (۳۲) سپس، او سفیر انگلستان در واشینگتن بود.

سرانجام می توانیم از لیونل کورتیس Lionel Curtis (1872-1955) نام ببریم. علاوه بر شرکت در معاهده ورسای، او بانی اصطلاح «کشورهای مشترک المنافع» — «Commonwealth of nations» — است که از تاریخ ۱۹۴۸ رایج گردید. همان گونه که کارول کیگلی می گوید، این اصطلاح نتیجه کارهایی است که هدفش آماده سازی بریتانیا برای تحولاتی بود که می بایستی به سازمان جهانی بینجامد. چنین تلاش هایی که مشترک المنافع نامیده می شد به سال ۱۹۱۶ بازمی گردد (۳۳) علاوه بر این باید مشخصاً یادآوری کنیم که سال ۱۹۱۹ لیونل کورتیس نقش تعیین کننده ای در ایجاد اتاق فکری *think tank* انگلیس بازی کرد: مؤسسه سلطنتی مطالعات بین المللی International Affairs Royal Institute of که Chatham House چاتم هاوس نیز نامیده می شود.

درک ساخت و ساز جهانی گرائی (جهانیست) را باید به مثابه پازل (یا جورچین) عظیمی مورد بررسی قرار دهیم. باید هر یک از قطعات جورچین را مورد بررسی قرار دهیم و سپس آنها را در کنار یکدیگر نهاده و به تصویری جامع دست یابیم. به همین علت، به بخش دیگری از این ساخت و ساز می پردازیم، با این وجود به خوانندگان یادآوری می کنم که عناصر مختلف — یا تمام قطعات جورچین — را مد نظر داشته باشند تا متعاقباً بتوانند مجموعه یکپارچه ای را بازسازی کنند. تنها با کار بست چنین شیوه ای است که می توانیم «هیولا» را درک کنیم.

#### جامعه فابین (Fabian society) (۳۴)

جامعه فابین (۳۵) مؤسسه ای است که سال ۱۸۸۴ در لندن به تشویق سیاستمداران انگلیس مانند سیدنی وب Sydney Webb (1859-1947) و همسرش بناتریس وب Béatrice Webb، و نویسنده ایرلندی جرج برنارد شو George Bernard Shaw (1856-1950) به وجود آمد. پیشگامان این جامعه تحت تأثیر سوسیالیست هایی مانند رابرت اوون Owen Robert (1771-1858) (۳۶) که جان راسکین (۱۸۱۹-۱۹۰۰) استاد دانشگاه آکسفورد (۳۷) از پیروان او بود و سسیل رودز نیز تحت تأثیر او می باشد (۳۸) افراد دیگری که تحت تأثیر آرمان سوسیال مسیحی بودند، مانند فردریک دریسون موریس Frederik Derrison Maurice (1805-1872) نخستین مبانی که سرانجام به ایجاد جامعه فابین انجامید را در کوران قرن نوزدهم پایه ریزی کردند.

انتخاب نام «فابین» («fabien») یا «فابیان» («fabian») به نام جنرال رمی در دوران جنگ های پونیک (در اطراف سال ۲۰۰ پیش از میلاد مسیح) فابیوس کونتراکتور Fabius Cunctator (یعنی تنظیم کننده زمان) باز می گردد. در رویارویی با هانیبال Hannibal جنرال کارتاژ، فابیوس جنرال رمی تاکتیک جنگ چریکی را به کار می بست و برای رسیدن به هدفش از شتاب خودداری می کرد. این روش در ایجاد تحول در اشکال نرم — ولی — خدشه ناپذیر، نشان بارز جامعه فابین است. جامعه فابین (برای تلفظ صحیحتر: فابی ین) از اصل جامعه بی طبقه دفاع می کند که باید به سنتز سوسیالیسم (دولت رفاه) و سرمایه داری (قوانین بازار) بینجامد، در مجموع باید به شکل گیری اقتصاد انحصاراتی در چهارچوب دولت جهانی بینجامد. برای پاسخگویی به بلندپروازی های این جامعه، رهبران آن بر این باور هستند که باید گام به گام پیش بروند یا بر اساس اصطلاحی که خودشان به کار می برند مبنی بر «درجه بندی». نفوذ این جامعه بسیار گسترده است زیرا بسیاری از سیاستمداران انگلیس عضو جامعه فابین بوده اند (۳۹)

نفوذ این جنبش تا جایی پیش رفت که مدرسه اقتصادی لندن Economics London School of را در سال ۱۸۹۵ به سرکردگی سیدنی وب Sydney Webb بنیانگذاری کردند. این مدرسه ارزشمند برای آموزش علم اقتصاد که به نظریات جنبش فابین تکیه داشت بعدها به شعبات مختلفی گسترش پیدا کرد، و نه تنها چندین نسل از رهبران

انگلیس بلکه بسیاری از دانشجویانی را که از اطراف و اکناف جهان آمده بودند آموزش داد. بسیاری از این دانشجویان پس از بازگشت به بازیگران مهم زندگی سیاسی و اقتصادی در کشور خودشان تبدیل شدند. رئیس پیشین کمیسیون اروپا رومانو پرودی Romano Prodi، رئیس جمهور جان کندی John Kennedy، ملکه دانمارک مارگارت دوم Margarethe II، پی ترودو Pierre Trudeau (نخست وزیر کانادا)، لابیگرا و عضو چندین اتاق فکری ریچارد پرل Perle Richard (ملقب به «شاهزاده ظلمت»)، سرمایه دار جرج سوروس George Soros (بنیانگذار مؤسسات جامعه باز Open Society)، مشاور قدیمی فرانسوا میتران، اریک اورسنا Erik Orsenna، و حتی گروه مشهور رولینگ استونز Rolling stones، میک جگر Mike Jagger (یک سال بیشتر باقی نماند! (۴۰)، روی نیمکت های این مدرسه نشسته اند. این آخری به مدد فعالیت های جامعه فابین برای آماده سازی افراد بسیاری در سراسر جهان شرکت داشته است. با این وجود، نفوذ این جامعه از جمله به دلیل فعالیت های اعضای آن متنوع بوده است، به عنوان مثال نویسنده هربرت جرج ولز (Herbert George Wells-1866-1946).



**H.G. Wells هربرت جرج ولز (۱۸۶۶-۱۹۴۶)**

هربرت جرج ولز تحت تأثیر آرمان فابین در چندین کتاب دیدگاه های خودش را ترسیم کرد. آثاری مانند «مرد نامرئی»، «ماشین برای سفر به زمان گذشته» و «یا جنگ دنیاها» او را به شهرت رساند. این نویسنده انگلیس نظریاتش را در کتاب «توطئه باز» (*Open conspiracy*) که به سال ۱۹۲۸ منتشر شد به شکل گسترده مطرح کرد (۴۱) جرج هربرت ولز در این کتاب به تبلیغ دولت جهانی بی طبقه می پردازد که همه چیز را تحت کنترل دارد (به شیوه بیانی او «جامعه نوین بشری»)، و کاهش فوق العاده جمعیت جهان و بهینه سازی ژنتیک (*eugénisme*) جزء برنامه های آن می باشد. در واقع، هربرت جرج ولز نظریاتش را در کتابی ناشناخته مطرح کرده است که عنوان آن کاملاً با فرمول فراماسونری تطبیق می کند *Ordo ab chao* (تخریب سازنده): به نام «تخریب رهائی بخش» که سال ۱۹۱۴ منتشر شد، این کتاب داستان جنگی عمومی را روایت می کند که به ایجاد دولت جهانی که از ۱۰ بخش تشکیل شده می انجامد («۱۰ منطقه» به بیان (۴۲) در این کتاب است که اصطلاح «نظم نوین جهانی» را می یابیم — یادآوری کنیم که این کتاب سال ۱۹۱۴ منتشر شد — سپس، هربرت جرج ولز

سال ۱۹۴۰ دوباره به این موضوع بازگشت و این بار بی هیچ ابهامی کتابی به نام «نظم نوین جهانی» را منتشر کرد (۴۴)

تمام نمایندگان فابین از دور و یا از نزدیک با تیم سسیل رودز و به همین گونه با تیم لرد میلنر در ارتباط بودند و همکاری می کردند. روحیه تیمی واقعی برای هدفی مشترک، دولت جهانی این اشخاص مختلف را به حرکت و امید داشت. این نخبگان آنگلو ساکسون که تداوم منطقی آریستوکرات های تجاری قرون وسطا هستند، نیروهای خودشان را در بطن باشگاه های دیگر مانند Pilgrim Society به سال ۱۹۰۲ در لندن و نیویورک گردآوری کردند (۴۵). سال ۱۹۱۰ با ایجاد «میز گرد» (Round Table) فعالیت هایشان شتاب حداکثر به خود گرفت.

### میز گرد (Round Table) و «فرزندانش» (۴۶)

ایجاد میز گرد Round Table (۴۷) میراث چندین قرن گذشته از سنت راز و رمز مدار، مالی و نخبه گرا بود، و آن را باید برای آماده سازی مقدماتی که می بایستی به تأسیس دولت جهانی بینجامد مرحله ای سرنوشت ساز تلقی کنیم. در واقع، به تشویق لرد میلنر و نزدیکانش، این انستیتوی لوکس در پیوند با نخبگان مالی امریکا برای تضمین اولویت جهان آنگلو ساکسون ایجاد شده بود و می بایستی به ایجاد دولت جهانی بینجامد. میز گرد های دیگری در تمام سرزمین های تحت سلطه بریتانیا و به همین گونه در ایالات متحده ایجاد شد. در ادامه نظریات سسیل رودز، سرمایه داران مالی نامداری تیم لرد میلنر Milner Lord را احاطه کرده بودند، مانند آلفرد بیت Alfred Beit (1853-1906)، سر ایبی بیلی Sir Abe Bailey (1864-1940) و خانواده Astor.

گروه های دیگری به گهواره جهانی گرائی پیوستند که میز گرد محرک آن بود: جان پریپونت مورگان John Pierpont Morgan (۴۸)، بانک لازارد Lazard، و خانواده راکفلر Rockefeller و ویتنی Whitney (۴۹) پیش از این که به بررسی «آثار اصلی» میز گرد بپردازیم، باید به نکته خاصی اشاره کنیم، و آن هم این است که خانواده های بزرگ جهانی گرائی (جهانی مسلک) حتی اگر هدف مشترکی داشتند، مانع بروز اختلافات داخلی شان نمی شد. در مورد این اختلافات می توانیم دو مورد را مد نظر قرار دهیم. نخستین مورد که قدمت آن به اندازه تاریخ جهان است، رقابت داخلی نام دارد. رقابت در بلند پروازیها و بلند پروازی در کسب قدرت و نفوذ فزاینده تر و ثروت بیشتر برای کسب بهترین جایگاه، آذین بخش صفحات تاریخ این آریستوکراسی تجاری بوده است. این پدیده البته به همان اندازه قدیمی است که تاریخ بشریت. ولی به عکس این مورد در زمینه رقابت داخلی، دومین مورد خاص میز گرد است. در واقع، زیر چتر دیدگاه یگانه، دو جریان فکری پنهان شده بود. در هر دو مورد، این جریان ها هدف مشترکی را پی گیری می کردند: یعنی دولت جهانی. با این وجود، در یک مورد، یکی از این دو جریان فکری از اصل جبهه مشترک آنگلو ساکسون متحد (امپراتوری بریتانیا و ایالات متحده امریکا) دفاع می کرد، و این پایه انگلیس-و-امریکا به عنوان ستون فقرات اصلی بود که به بقیه جهان اجازه می داد که به آن بپیوندند.

در دومین مورد، جریان دیگر بر این باور است که ایجاد امپراتوری آنگلو ساکسون به عنوان تکیه گاه ضروری برای جهان متحده شده ضروری نیست، و برای ایجاد جهانی تبلیغ می کند که هیچ کشوری نباید قانون و فلسفه سیاسی خود را به دیگران تحمیل کند. از دیدگاه طرفداران دومین راه، می بایستی مجموعه ای یک پارچه از جامعه بشری در یک جبهه یگانه ایجاد شود، بی آن که هیچ تفکیکی بین آنها وجود داشته باشد. این نظریه با نظریه طرفداران جهانی گرائی از نوع آنگلو ساکسون در تقابل قرار می گرفت.

جنگ جهانی اول موجب تحول جهانی به جهانی دیگر شد. اگر چه در اینجا ممکن نیست که به جزئیات نقش اساسی نخبگان انگلیس و امریکائی طی این جنگ بپردازیم (۵۰)، ولی می توانیم به مأموریت تعیین کننده الوف آشبرگ Olof Aschberg (۱۸۷۷-۱۹۶۰) سوئدنی در رأس بانک Nya Banken de Stockholm اشاره کنیم. او سرمایه دار بزرگی بود که بین نخبگان وال استریت و سیتی از یک سو و رهبران بلشویک از سوی دیگر، نقش میانجیگر را به عهده داشت. نام مستعار او «بانکدار انقلاب جهانی» بود. همان گونه که آنتونی سوتون Antony Sutton توضیح می دهد، بانک الوف آشبرگ یک شعبه در لندن داشت یعنی که به نام بانک تجارت شمال Bank of North Commerce به ریاست ایرل گری Earl Grey فعالیت داشت و خیلی به سادگی تماماً در مالکیت تیم سیل رودز و لرد میلنر بود (۵۱) لرد میلنر در عین حال نقش اساسی در بطن الیگارشلی آنگلو ساکسون بازی کرد. در واقع، علاوه بر فعالیت هائی که در بالا بدان اشاره شد، این لرد میلنر بود که نخست وزیر لوید جرج Lloyd George را متقاعد کرد که قویاً از انقلاب بلشویک پشتیبانی کند.

این تحول اساسی برای آینده جهان پس از بازدید ویلیام بویس تامپسون William Boyce Thompson (1869-1930) به همراهی یکی از نمایندگان جان پیروپونت مورگان John Pierpont Morgan، توماس لامونت Thomas W. Lamont (1870-1948) از لندن در پایان سال ۱۹۱۷ صورت گرفت (۵۲). ویلیام بویس تامپسون عضو هیأت رئیسه بانک فدرال ایالات متحده، مأمور خدماتی الیگارشلی در بطن صلیب سرخ ایالات متحده بود که سال ۱۹۱۷ در پتروگراد حضور داشت. پوشش صلیب سرخ به او اجازه داد که مبلغ هنگفتی برای آن دوران، یعنی یک میلیون دالر به بلشویکها کمک مالی برساند (۵۳) در راه بازگشت به نیویورک، در لندن توقف کرد تا گزارشی را به لیود جرج تحویل دهد و او را برای پشتیبانی از انقلاب بلشویک ها فراخواند. لرد میلنر، که از ستایشگران کارل مارکس بود، با پشتیبانی از ویلیام بویس تامپسون تلاش کرد تا موافقت لوید جرج را جلب کند. در نتیجه باید دانست که انقلاب بلشویک بی آن که الیگارشلی تجاری آنگلو ساکسون از آن پشتیبانی کنند، نمی توانست به پیروزی رسد (۵۴)

پایان جنگ جهانی اول به رهبری قدرت های پیروزمند تجاری آنگلو ساکسون و فرانسه ای که از دیدگاه انسانی و مالی بی بنیه بود، آغاز شد. معاهده ورسای امنیت فرانسه را در مقابل المانی که تضعیف شده و اقتصادش به شکل گسترده به وام های آنگلو ساکسون بستگی یافته بود، تضمین خواهد شد. فلج شدن فرانسه در مقابل سرمایه داران مالی آنگلو ساکسون وقتی شدت پیدا کرد که وام های آنگلو ساکسون از طریق طرح داووز (Dawes 1924) و یونگ (Young 1928) که در عین حال که اقتصاد المان را به بانک های لندن و نیویورک وابسته می ساخت (۵۵)، نقش تعیین کننده ای در تقویت قدرت صنعتی المان یافت. در واقع گسترش عظیم صنایع فولاد و شیمی که برای جنگ ضروری بود طی دهه ۱۹۲۰ تحقق یافت. منشأ شکست فرانسه در سال ۱۹۴۰ تا حدودی به فعالیت سرمایه داران مالی آنگلو ساکسون به نفع رشد اقتصادی و فنی المان مرتبط می باشد (به ویژه فولاد، روغن مصنوعی و کائوچو) (۵۶)



### Colonel Edward Mandell House سرهنگ ادوارد ماندل هاوس (۱۸۵۴-۱۹۳۸)

به موازات این سیاست، نخبگان انگلیس و آمریکا از سال های ۱۹۱۹-۱۹۱۸ تصمیم گرفتند که زمینه ایجاد تحول تازه ای را برای میز گردهایشان تدارک ببینند. در واقع، برای افزایش کارائی بیشتر، تصمیم گرفتند که دو اتاق فکری (*think tanks*) که نقش موتور را برای سیاست خارجی هر دو کشور داشته باشد، در سواحل دو سوی اطلانتیک ایجاد کنند.

در انگلستان، سال ۱۹۱۹ به رهبری لیونل کورتیس Lionel Curtis و همکار لرد میلنر از مؤسسه سلطنتی مطالعات امور بین المللی (International Affairs Royal Institute of London) که چاتام هاوس Chatham House نیز نامیده می شود (۵۷). این همان لیونل کورتیسی است که برای جامعه فدراتیف تبلیغ می کرد که قابلیت جذب کشورهای مختلف جهان را داشته باشد (۵۹)، گزارشگر نیویورک تایمز در جامعه بین الملل (بورسیه تحصیلی سسیل رودز، دوره ۱۹۲۰) و نماینده ایالات متحده از «گروه میلنر»، فرانک آیدلوت Aydelotte Frank (۶۰).

در آمریکا، به هدایت شخصیت مرکزی، سرهنگ ادوارد ماندل هاوس House Edward Mandell (1854-1938) سال ۱۹۲۱ مشاورت امور خارجه CFR) Relations Council on Foreign ایجاد شد. مشاور نزدیک رئیس جمهور ویلسون (۶۲) این پرسوناژ سینی دواوری بود بین گروه میلنر و «بزرگان» وال استریت (جان پیرپونت مورگان، اندرلیپ Vanderlip، راکفلر، واربرگ Warburg،...). در این فهرست ناکامل، می توانیم به نام پر اهمیت پل واربرگ Paul Warburg اشاره کنیم که در رأس رزرو فدرال ایالات متحده (بانک مرکزی آمریکا) از سال ۱۹۱۳، یعنی از تاریخ تأسیس آن. این بانک خصوصی، مستقل از قدرت مرکزی عمل می کند و مسؤول پخش پول بوده (۶۳) و عبارت دیگر، دولتی را در درون دولت تشکیل می دهد. پل واربرگ در عین حال مدیریت «مشاورت امور خارجه» CFR) را از آغاز تأسیس آن به عهده داشت. در اینجا ما با تلاقی مسؤولیت های درجه اول در بطن الیگارشسی آنگلو ساکسون روبه رو می شویم، علاوه بر این همان گونه که در پاراگراف بعدی که به پان-اروپا اختصاص دارد اجباراً باید دوباره از پل واربرگ بگوئیم.

فعالیت سرهنگ ادوارد ماندل هاوس را باید با نقل قول هائی از شاهکار او در کتاب راز و رمز مدارانه جهانی گرا تکمیل کنیم، که تحت عنوان «فیلیپ درو، دیوان سالار» منتشر کرده است (*Philip Dru, administrator*) (۶۴). این کتاب سال ۱۹۱۲ منتشر شده و داستان یک افسر به نام فیلیپ درو از «آکادمی نظامی وست پوینت» (West Point) است که کودتا می کند و دیکتاتوری خود را با حذف قانون اساسی کشور بر ایالات متحده حاکم می سازد.



مانند لرد میلنر، سرهنگ ادوارد ماندل هاووس برای ابراز نظریاتش تردیدی به خود راه نمی دهد و می گوید که قهرمان داستان او « سوسیالیسمی را که کارل مارکس در تخیلاتش پرورانده بود » کارگذاری کرد. در فصل ۵۲ نویسنده آرمان اتحاد جبهه امریکای شمالی را مطرح می کند. از تاریخ راه اندازی طرح ویکو Waco در تگزاس در مارچ ۲۰۰۵ همان گونه که ما آن را در آغاز این متن نشان دادیم، موضوعی تحقق یافته است. باید بپذیریم که این نخبگان رنگ حوادث را در صد سال پیش از این اعلام کرده بودند. نفوذ پایه های جهانی گرایی با ایجاد مؤسسه ای که می بایستی نقش درجه اولی را در ساخت اروپا به عهده بگیرد تقویت شد : پان اروپا Paneurope.

### پان اروپا، سکوی پرواز جهانی گرایی

ایجاد پان اروپا (Paneurope) مدیون تلاش های آریستوکرات اتریشی که از مادر جاپانی به دنیا آمده بود، ریچارد دو کودنهو-کلارگی Richard de Coudenhove-Kalergi (1894-1972) است. هدف کودنهوولوگیری از تکرار مصیبت های جنگ اول جهانی بود. این نیت شرافتمندانه البته درختی بود که جنگ را از نظرها پنهان می کرد. در واقع، خیلی زود، کودنهورف به روشنی رویکرد جنبش خود را طی گزارشی به جامعه بین الملل به سال ۱۹۲۵ اعلام کرد. هدف او متحد ساختن اروپا برای ادغام آن در چهارچوب یک سازمان سیاسی جهانی متحد شده بود. از همین رو، او در گزارش خود به ضرورت ایجاد « قاره های سیاسی » اشاره می کند، در ذهنیت نویسنده این مجموعه می بایستی به تشکل فدراسیونی برای فدراسیون ها بینجامد (۶۵) نظریات فدراتیست او به شکل تنگاتنگ در رابطه با نظریات جامعه فابین (یا فابیان) قرار می گیرد. در تداوم خیزشی که برداشته بود، کودنهوولو سال ۱۹۲۶ نخستین کنگره اروپا را به ریاست افتخاری آریستید بریان Aristide Briand (۱۸۶۲-۱۹۳۲) در وین برگزار کرد (۶۶) در گردهمایی چندین ملیت (۶۷) سرود شادی بنهون (*Ode à la joie*)<sup>۱</sup> را به عنوان سرود اروپا انتخاب کردند (۶۸) که بعداً به عنوان سرود اتحادیه اروپا تثبیت شد.

اهداف پان اروپا به روشنی در چهارچوب « اصول بنیادی » مطرح شده است : « (...) اتحادیه پان اروپایی بیوستگی خود را به میهن دوستی اروپایی، و تاجگذاری هویت ملل اروپایی را اعلام می کند. در دوران وابستگی های درونی و منازعات جهانی، تنها اروپای قدرتمند و متحد از دیدگاه سیاسی قادر به تضمین آینده مردم اروپا و هویت قومی آنها خواهد بود. اتحادیه اروپا حق تعیین سرنوشت ملت ها و حق گروه های قومی را برای توسعه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به رسمیت می شناسد (...) » (۶۹)



## Richard de Coudenhove-Kalergi ریچارد دو کوندنهوو-کلارگی (۱۸۹۴-۱۹۷۲)

طی جنگ جهانی دوم، ریچارد دوکوندنهوو-کلارگی به ایالات متحده پناهنده شد، و در آنجا پیرامون موضوع «پژوهش در زمینه فدراسیون اروپای پس از جنگ» به تدریس پرداخت در دانشگاه نیویورک. در بازگشت به اروپا در سال ۱۹۴۶، او فعالانه در تشکیل اتحادیه پارلمان اروپا شرکت کرد که متعاقباً در سال ۱۹۴۹ به ایجاد شورای اروپا انجامید (۷۰). با نفوذ در تمام دولت ها، این سازمان اروپائی به نمایندگان ملی مأموریت می دهد که نظریات بنیانگذار آن را تبلیغ کنند (۷۱) دوکوندنهوو پس از کسب مهمترین جایزه اروپائی، جایزه شارلمان (۷۲) به سال ۱۹۵۰، سال ۱۹۷۲ مشعل را برای ادامه کار به آلن ترنوار Terrenoire Alain سپرد. اگر بخواهیم تأثیرات پان اروپا را بهتر درک کنیم، باید به عصب حساس جنگ توجه نشان دهیم: پول. منابع مالی این نهاد هم بانی عمیق رهبران آن با دیگر بازیگران جهانی گرائی را به روشنی نشان می دهد. در واقع، علاوه بر پشتیبانانی که به جهان صنعت و سرمایه داری مالی تعلق داشتند، ریچارد دوکوندنهوو-کلارگی از پشتیبانی مکس واربرگ Max Warburg بانکدار، نماینده بانک المان در هامبورگ برخوردار بود.

همان گونه که پیش از این مطرح کردیم، برادر او پل واربرگ (شاخه ایالات متحده) در رأس «مشاورت امور خارجه» (Council on Foreign Relations) بود. در اینجا فوراً در می یابیم که ریچارد دو کوندنهوو-کلارگی برای همکاری با فضای مالی وال استریت و هم قطاران لندنی کارت سفید در اختیار داشت. این نزدیکی بین بنیانگذار پان-اروپا و دیگر محافل جهانی گرا وسعت بیشتری داشت زیرا مکس واربرگ عضو هیأت رئیسه شرکت المانی فاربن IG Farben بود و برادر او پل واربرگ در شاخه ایالات متحده IG Farben عضویت داشت (۷۳). به همان شکلی که آنتونی سوتون (Antony Sutton) توضیح داده است، هیتلر برای کسب قدرت از پشتیبانی سرمایه داران صنعتی و مالی آنگلو ساکسون با میانجیگری هم قطاران المانی خود برخوردار بوده است. در این مورد، رئیس رایشتاگ بانک (Reichsbank)، یالمار شاخت Hjalmar Schacht (1877-1970) میانجیگر دست اول است. کارکرد او تا جایی اهمیت داشت که بین ۱۹۳۹-۱۹۴۴ به عنوان وزیر اقتصاد رایش سوم برگزیده شده بود. رشد اقتصادی المان که حاصل کارکرد او بود به هیتلر اجازه داد سیاستی را پیش ببرد که بدون به روز سازی و ارتقاء سطح رشد کشور امکان پذیر نبود. با چنین سابقه ای یالمار شاخت می توانست در دادگاه نورنبرگ به اشد مجازات محکوم شود. ولی چنین حکمی در مورد او صادر نشد، و تبرئه شد. در واقع، یالمار شاخت قویاً در پیوند با آریستوکراسی تجاری آنگلو ساکسون بود. پدر او ویلیام شاخت امریکائی، طی ۳۰ سال در بطن شبکه Equitable Life Assurance (یک شرکت بیمه عمر) در برلین کار می کرد (۷۴) در نتیجه پسرش در کاخ نظام جهانی گرا به دنیا آمده بود. این موضوع باز هم پر رنگتر است زیرا یالمار شاخت از سال ۱۹۱۸ در هیأت رئیسه Deutschland Nationalbank für («بانک ملی المان») در کنار امیل ویتنبرگ Emil Wittenberg بانکدار که در عین حال عضو هیأت رئیسه نخستین بانک شوروی، روسکومبانک Ruskombank (۷۵) بود که تأسیس آن به سال ۱۹۲۲ باز می گردد.

این بانک توسط بانکدار سوئدی...الوف آشبرگ Olof Aschberg (۷۶) اداره می شد که پیش از این درباره او نوشتیم. برای ادامه به شکل پراکنده، می توانیم از مدیر بخش خارجی روسکوم بانک یاد کنیم، یعنی مکس می Max May امریکائی (۷۷) معاون جان پیرونت مورگان در Guaranty Trust Company بود، که شعبه ای از ستون های وال استریت است (۷۸).

در این جریان، یک نماینده عالی رتبه آمریکا در وال استریت در بطن بانک برگزیده شوروی کار می کرد. برای تکمیل تمام این موارد، باید یادآور شویم که همکاری یالمار شاخت با این فضا به دلیل پیوندهای دوستی با رئیس بانک انگلیس، نورمن مونتگگ Norman Montagu تقویت شده بود. بر این اساس بهتر می بینیم که چرا یالمار شاخت (۷۹) در فردای جنگ جهانی دوم واقعاً در تهدید نبود.

پشتیبانی آریستوکراسی تجاری و آپارتاید آنگلو ساکسون علیه کمونیسم، نازیسم و به همین نسبت علیه فرانکلین دلانو روزولت Franklin Delano Roosevelt (۸۰) به شکلی که آنتونی سوتون Antony Sutton در کتاب سه جلدی خود به نام وال استریت توضیح می دهد (وال استریت و به قدرت رسیدن هیتلر، وال استریت و انقلاب بلشویک، توطنه رزرو فدرال) از اشکال تجربی و آزمایشگاهی در چهار چوب محلی یا منطقه ئی بود (اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، المان نازی و ایالات متحده (۸۱) تحت نامگذاری های دیگری، آنتونی سوتون نتیجه می گیرد که این ایدئولوژی ها، با نامگذاری های متنوع « سوسیالیسم شوروی»، « سوسیالیسم اشتراکی» (برای ناسیونال-سوسیالیسم) و « سوسیالیسم به مفهوم چپ نوین» (New Deal) (مترجم: من به شکل چپ نوین ترجمه کردم که بیشتر به فرانسه مرتبط می باشد، ولی این سیاست به برنامه های اقتصادی و اجتماعی فرانکلین روزولت مرتبط می باشد)، تنها اشکالی از سوسیالیسم انحصارگرا می باشد، یعنی آرمان والا برای سازمانی که باید از این پس در چهار چوب «نظم نوین جهانی» در سطح جهانی به منصفه ظهور برسد.

جنگ ۱۹۴۵-۱۹۳۹ نتیجه تمام این فعالیت های پشت پرده بود که انتقال جهان را به جهانی دیگر ممکن ساخت، ایجاد دو جبهه ظاهراً متضاد که کاملاً تابع اصل هگلی تز و آنتی تز بودند. با این وجود هر دو جهان از یک سر چشمه مالی مشترک آبیاری می شدند، و از این پس پایه ریزی نخستین مراحل تحقق دولت جهانی امکان پذیر شد.

(۸۲)



### Winston Churchill ویلسون چرچیل (۱۸۷۴-۱۹۶۵)

با گردهمایی در مونتر و (سوئیس) به تاریخ اگست ۱۹۴۷ دومین مرحله به سوی تشکل و تقویت بنیادهای مقدماتی دولت جهانی، گذار تعیین کننده ای رقم زده شد. بر این اساس، نمایندگان اروپائی (۸۳) و ایالات متحده (۸۴) با اکتساب فدرالیسم جهانی برای ایجاد دو مؤسسه به رهبری حقوقدان سوئیسی مکس هابیش Max Habicht (۸۵) که از اعتبار خاصی برخوردار بود به توافق رسیدند: این دو مؤسسه عبارت است از:

« جنبش فدرالیست جهانی » (World federalist movement, WFM) و « اتحادیه فدرالیست های اروپائی » (Union of European Federalists, UEF).

جنبش فدرالیست جهانی منشور خود را طی گردهمایی مونترو به نفع اصول کلیدی برای ایجاد دولت جهانی متکی به فدرالیسم معرفی کرد. می بینیم که ۶۳ سال پس از طرح چنین ساز و کاری، آرزوی آنها به شکل گسترده برآورده شده است.

در واقع داعیه بر این اساس که : « ما، فدرالیست های جهانی، معتقد هستیم که ایجاد کنفدراسیون جهانی مشکل بنیادی دوران ما می باشد. تا وقتی که این مسأله حل نشود، تمام مسائل دیگر — ملی یا بین المللی — بی جواب خواهد ماند. انتخاب بین سرمایه داری و کمونیسم نخواهد بود، بلکه باید بین فدرالیسم و امپریالیسم دست به انتخاب بزنیم ». در این رویکرد، این بیانیه حاوی پیشنهادات اصولی است که ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم : « محدودیت برای حاکمیت ملی » با « انتقال آن به کنفدراسیون قدرت های قانونگذار، اجرائی و قضائی »، « ایجاد ارتش فراملی »، و به ویژه روی نکته ای تأکید می کند که جزء مسائل روز آغاز نخستین دهه قرن بیست و یکم است، « فعالیت ها در سطح منطقه ئی و کارکرد آن باید در چشم انداز فدرالیستی قرار گیرد. تشکل اتحادیه منطقه ئی هدف غائی نیست، و باید برای کنفدراسیون جهانی کارکرد داشته باشد ». در پایان بیانیه، پیشنهاد شده است که «مجلس مؤسسان جهانی» ایجاد گردد (۸۶) به موازات تأسیس جنبش فدرالیست جهانی (WFM)، اتحادیه فدرالیست های اروپائی (UEF) در مونترو راه اندازی شد. با این وجود کارهای پیشگامان از پیش زمینه را آماده کرده بود. در واقع، تحت نفوذ پان-اروپائی مانند ریچارد دوکودنهو-کلارگی، اتحادیه اروپا سال ۱۹۳۴ بنیانگذاری شد که از کمال مطلوب اروپای متحد مبنی بر اصل فدرالی و با الهام از الگوی سوئیس دفاع می (۸۷)

چهار سال بعد، در نومبر ۱۹۳۸، اتحادیه فدرال (۸۸) تحت نفوذ فابین ها لرد لوسیان Lord Lothian و لیونل کورتیس Lionel Curtis ایجاد شد. این اتحادیه شاخه ای از اتحادیه فدرالیست های اروپا است — به همان شکلی که شعبه های مختلف برای فرانسه (اتحادیه فدرالیست های فرانسه)، المان (اتحادیه فدرالیست های المان) و غیره وجود داشت. به طور مشخص، مثل عروسک های روسی که چند عروسک یکی در درون دیگری جای می گیرد، اتحادیه فدرالیست های اروپا (UEF) نیز شاخه ای از جنبش فدرالیست جهانی (WFM) است (۸۹)

در نتیجه، ما در اینجا با یک انستیتیوی اروپائی سروکار داریم که به طرفداری از فدرالیسم فعالیت می کند و در عین حال با فعالیت های جنبش فدرالیست جهانی در پیوند بوده و در سطح جهانی عمل می کند. چرا توجه به چگونگی و مأموریت اتحادیه فدرالیست اروپا (UEF) این همه اهمیت دارد و ما این همه روی آن تأکید می کنیم ؟ این انستیتیوی فدرالیست توسط آندریو داف Andrew Duff (انگلیسی) با پرچم « دموکرات لیبرال » نماینده پارلمان اروپا است (۹۰) او در عین حال عضو مشاورت امور خارجه اروپا می باشد (۹۱) که سال ۲۰۰۷ ایجاد شد (۹۲) و مشابه نسخه آمریکائی آن است که پیش از این زیر عنوان مشاورت امور خارجه Council on Foreign Relations در بالا به آن اشاراتی داشتیم و بنیانگذاری آن به سال ۱۹۲۱ باز می گردد.

آندریو داف همان فردی نیز هست که با همکاری نزدیک با شرکت رسانه های همگانی برتلزمان Bertelsmann و نماینده اتریشی یوهان وگنهابر Voggenhuber Johannes، پس از شکست رفراندوم فرانسه و هالند در سال ۲۰۰۵ (۹۳)، طرح قانون اساسی اروپا را به جریان انداخت. منشور لیسبون بدون پشتیبانی و اعتقادی که آندریو داف بدان داشت، نمی توانست وجود داشته باشد — دست کم به سختی صورت می گرفت — از سوی دیگر، باید بپذیریم که نظریات سسیل رودز و لرد میلنر حتی پس از مرگشان در ایجاد قانون اساسی اروپا سال ۲۰۰۴-۲۰۰۳ تأثیر گذار

بود («قانون اساسی ژیسکار» می نامند که مقدمه ای بود بر منشور لیسبون) و جامعه فابین ها همیشه طرفدار اتحاد اروپا بودند به شرط این که تحت هدایت آنگلو ساکسون ها صورت بگیرد.

طی دو جنگ جهانی، تلاش برای اتحاد اروپا به مدیریت آلمان به عنوان قدرت زمین نمی توانست برای لندن و واشینگتن که قابل قبول باشد زیرا آنگلو ساکسون ها بر آبهای جهان فرمانروائی می کردند و از امور قاره قدیمی (یعنی اروپا) حذف می شدند. ریچارد دوکودنهو این موضوع را بخوبی دریافته بود. در نتیجه ضروری خواهد بود که به مدیر کلی که مأمور هدایت کارهای مرتبط به «قانون اساسی ژیسکار» از راه دور شده بود توجه نشان دهیم، دهم جان کر John Kerr انگلیسی. کارنامه او نشان می دهد که در رأس شرکت نفتی رویال دوچ شل و سفیر انگلستان در ایالات متحده نیز بوده است. پیوندهای او با آریستوکراسی تجاری آنگلو ساکسون نشان می دهد که او عضو هیأت رئیسه ای بوده که استخدام نخبگان را در چهارچوب « بورس تحصیلی سیسل رودز» (۹۴) به عهده داشته است. همان گونه که می بینیم، توفیق روند جهانی گرائی به زمان بندی بستگی دارد ولی سرانجام فرا می رسد.

سرانجام، گردهمائی لاهه (۷ تا ۱۰ می ۱۹۴۸) به ریاست افتخاری ویلسون چرچیل با شرکت نزدیک ۸۰۰ نفر از طرفداران اروپا (۹۵) نخستین بنیادهای اروپای متحد را پایه ریزی کردند. چهره پیشگام این گردهمائی دبیرکل جوزف رتینگر Joseph Retinger (1888-1960) بود. بازیگران واقعی تاریخ غالباً پشت پرده هستند. این موضوع در مورد رتینگر که در خدمت Council on Foreign Relations و چاتم هاوس بود کاملاً صحیح است. او نقش تعیین کننده ای در گسترش ساختارهای جهانی گرا بازی کرد (۹۶)

### گردهمائی گروه بیلدبرگ (بروکسل، ژوئن ۲۰۰۰)

[http://www.dailymotion.com/video/x5loed\\_bilderberg-bruxelles-juin](http://www.dailymotion.com/video/x5loed_bilderberg-bruxelles-juin)

### بیلدبرگ، نیو ایج و سه جانبه

نخستین گردهمائی بیلدبرگ طی می ۱۹۵۴ در دهکده اوستریک Oosterbeek واقع در هالند برگزار شد. می گویند که نام این گروه نخبه سالار به دلیل نام هتلی بوده است که شرکت کنندگان در آن اقامت داشتند. با این وجود تردیدهایی وجود دارد. در هر صورت بنیانگذاری آن به شکل گسترده به تلاش های جوزف رتینگر بستگی داشت و حتی اگر باید آتش بیار جهانی گرائی مانند دیوید راکفلر David Rockefeller را نیز به فهرست اضافه کنیم (که رئیس مشاورت مناسبات بین المللی CFR، Bank Chase Manhattan... بود).

بیلدبرگ ها در واقع گیلان روی یک خامه ای در کاخ سیاسی، اقتصادی و مالی جهان آتلانتیست هستند. رسانه های غربی به ندرت از گردهمائی های آنها خبر می دهند و خیلی کمتر درباره آنها گزارش تهیه می کنند (۹۷). قواعد سازمان و مداخلات اعضای شرکت کننده مستقیماً از روی قواعد چاتم هاوس (انستیتوی سلطنتی امور بین المللی) کپی برداری شده است. در این مورد نیز، خانواده رودز و میلنر نشان های خود را بر جا گذاشته اند.

در واقع، نخبگانی که در بطن بیلدبرگ هستند به شکل گسترده چرخ امور سیاسی، اقتصادی و مالی را تعیین می کنند. مورد اتین داوینیون Etienne Davignon بلجیمی جایگاه ویژه ای دارد. معاون هیأت اروپائی ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵، او را باید پاشای بزرگ این گروه نخبه تلقی کنیم. هم او بود که مرد سیاسی بلجیمی هرمن وون رومپوی را برای مصاحبه جهت گزینش مقام ریاست شورای اروپا، در مقابل نمایندگان بیلدبرگ، ۱۲ نومبر ۲۰۰۹ دعوت کرد، به ویژه در مقابل وزیر امور خارجه قدیمی هنری کیسینجر، در وال دوشس Val Duchesse در حومه

بروکسل(۹۸). در مجموع می بایستی بدانند که آیا هرمن وون رومپوی برای نظام مفید هست یا نه. مصاحبه با موفقیت برگزار شد و او را برای مقامی که در نظر داشتند انتخاب کردند.



### شاهزاده برنارد وون لیپ- بیسترفلد (۲۰۰۴-۱۹۱۱) - Prince Bernhard van Lippe-Biesterfeld

انتخاب نخستین رئیس بیلدبرگ، شاهزاده برنارد (۱۹۱۱-۲۰۰۴)، توسط جوزف رتینگر و طرفدارانش اتفاقی نبوده است. در واقع این شاهزاده آلمانی در آغاز سال های ۱۹۳۰ عضو وافن اس اس بوده است، (و بطور مشخص عضو سواره نظام وافن اس اس)، و سپس عضو فاربن بیلدر Farben Bilder یکی از شعبات I.G Farben. او سال ۱۹۳۷ با وارث تاج و تخت هالند، شاهزاده خانم ژولیاننا Juliana، دخترش ملکه بتاتریس Béatrix یکی از شرکت کنندگان فعال گردهمایی های بیلدبرگ است. گذشته مخدوش شاهزاده برنارد و گزینش او برای مدیریت بیلدبرگ به نوعی خاص برای تحت کنترل داشتن او نیز بود و در واقع برای دستیابی به هدف، هدایت فردی که گذشته پر سرو صدائی دارد راحت تر خواهد بود. گزینش شاهزاده آلمانی که به ملیت هالندی در آمده مطمئناً اهمیت بسیاری دارد زیرا از او در بخش دیگری استفاده کردند. در این جا باید به موضوعی بپردازیم که نظریه پردازان جهانی گرا به آن دلچسپی خاصی دارند: اکولوژی (بوم شناسی).

حفاظت محیط زیست تحت تأثیر جنبش طرفداران نظم نوین جهانی چرخش ناموزونی به خود گرفته است. در واقع، انحراف نظریه به تقدس پردازی طبیعت در طیف «نیو ایج» new age انجامیده است. این اصل «گایا» (gaïa) که به عنوان «مادر- زمین» بازنمایی شده است (۹۹). بسیاری از انستیتوها برای این نظریه فلسفی تبلیغ می کنند به ویژه «صندوق جهانی برای طبیعت» (World Wild Fund for nature)، مؤسسه ای که برای حفاظت از طبیعت فعالیت می کند. ایجاد آن به سال ۱۹۶۱ باز می گردد و محصول کار اعضای کاخ جهانی گرائی است.

در واقع، باید از برادران آلدوس هاکسلی Aldous Huxley و ژولین هاکسلی Huxley Julian نام ببریم. آلدوس هاکسلی نویسنده کتاب پیغمبرانه ای است که به سال ۱۹۳۱ تحت عنوان «دنیای شگفت انگیز جدید» ( Brave New World) منتشر شد و حاوی یک برنامه واقعا سیاسی جهانی گرا می باشد که در شکل رمان تخیلی مطرح شده است. او از یک دولت جهانی متشکل بشریتی فرمانبردار و طبقاتی حرف می زند که تحت تأثیر تحولات ژنتیک ممکن گردیده، این نویسنده در طول عمرش دائماً از مواد مخدر متنوعی برای رسیدن به «حالت شهودی رمزآمیز» استفاده می کند. این هذیان ها برادر او ژولین هاکسلی را که طرفدار اصلاحات ژنتیک (eugénisme) بود را تحت تأثیر قرارداد و سال ۱۹۴۶ نخستین ریاست یونسکو را عهده دار شد (آموزش، علوم و فرهنگ). این چرخش نظری نزد برادران هاکسلی مدیون تأثیرات پدر بزرگ پدری آنها، توماس هاکسلی Thomas Huxley (1825-1895) است. توماس هاکسلی بیولوژیست و از طرفداران سرسخت اصول داروینی بود (۱۰۰) که



نظریاتش را به نوه های خود منتقل کرده بود و آنها نیز توانستند به سهم خود این نظریات را به تمام جهان منتقل کنند. در اینجا باید شبکه و پیوندهای خانواده جهانی گرا را اضافه کنیم زیرا یکی از شاگردان توماس هوکسلی نامش هربرت جرج ولز H.G Wells است (۱۰۱).

این گذار و انتقال نسل به نسل درک تداوم و به قدرت رسیدن جهانی گرائی را روشنتر می سازد. از این پس می توانیم آثار و فعالیت های این مردان را در بنیانگذاری « صندوق جهانی برای طبیعت » (۱۹۶۱) را در رابطه با یکدیگر مورد بررسی قرار دهیم. در واقع ایجاد آن مدیون ژولین هوکسلی (۱۰۲) است. «صندوق جهانی برای طبیعت» آرمان همه خدائی را تبلیغ می کند و یکی از شاخه های جهانی گرائی را تشکیل می دهد. آیا این موضوع را باید یک واقعه اتفاقی بدانیم که نخستین رئیس «صندوق جهانی برای طبیعت» شاهزاده برنارد رهبر بیلدربگ بوده است (۱۰۳) (ریاست ۱۹۷۶-۱۹۶۲). رؤسای دیگری در رأس صندوق جهانی برای طبیعت قرار گرفتند مانند جان لودون John Loudon یا جان کر John Kerr رئیس کمپانی نفتی، رویال دوچ شل. این مجتمع نفتی انگلیس- هالندی لوله انتقال نظم نوین جهانی است. یادآور شویم که شاهزاده فیلیپ، شوهر ملکه الیزابت دوم انگلستان بین سال های ۱۹۸۱-۱۹۹۶ صندوق جهانی برای طبیعت را مدیریت می کرد.



**دیوید راکفلر David Rockefeller, Sr. (1915-...)**

در این فهرستی که به سنتی دیرینه در زمینه سیاسی اقتصادی تعلق دارد می توانیم نقش «سه گانه ها» را نیز اضافه کنیم، که سال ۱۹۷۳ توسط دیوید راکفلر و زیبیگنیف برژینسکی ایجاد شد (هر دو عضو مشاورت امور خارجه CFR هستند)، برژینسکی مشاور رئیس جمهور اواما است. این مؤسسه سه منطقه جغرافیائی اقتصادی پیشرفته را در برمی گیرد: امریکای شمالی، اروپا و جاپان. در اینجا می توانیم از پشتیبانی فرانسوی هائی مانند سیمون وی Simone Veil، روبر مارژولن Robert Marjolin، ریمون بار Raymond Barre و هوبر ودرین Hubert Védrine نیز یاد کنیم، برژینسکی اضافه می کند که ایالات متحده «در رویارویی با مسائلی که بیش از پیش مشترک می باشد — مالی، اقتصادی و ستراتیژیک — و بیش از پیش در حل آن با مشکل مواجه می شود، دست کم به شکلی که منافع طرفین را تأمین کند، یعنی ایالات متحده و بقیه جهان». نویسنده مشخصاً می نویسد که برای مقابله با چنین مشکلاتی، «کشورهای سه گانه» سرمنشأ ایجاد گروه ۷ (G7) بوده است (۱۰۴)

مناسبات کشورهای سه گانه (امریکای شمالی، اروپا و جاپان) با جهان صنعت و جهان اتاق فکری به ویژه در شبکه سیاست فرا اتلانتیک آشکار شد (۱۰۵). در واقع، رئیس شاخه اروپائی کشورهای سه گانه، پیتر ساترلاند Peter Sutherland، رئیس شاخه اروپائی TPN نیز هست. این ایرلندی تبار در عین حال رئیس گولدمن ساچ

Goldman Sachs که به شکل خدماتی برای سیاست اقتصادی رئیس جمهور اوپاما بود... ولی گیلان روی کیک خامه ای، پیتر ساترلاند در عین حال رئیس مدرسه فابین در مدرسه اقتصادی لندن بود (۱۰۷) همان گونه که می توانیم ببینیم، نخبگان سیاسی و اقتصادی از دیر باز به سوی نظم نوین جهانی حرکت می کنند (۱۰۹).

ولی مجموعه ما وقتی کامل خواهد شد که به بیانیه های مقامات کلیسای کاتولیک بپردازیم.

### کلیسای کاتولیک در خدمت نظم نوین جهانی

که با ایمان باشیم یا نه، بررسی اصولی که به امور کلیسا مرتبط می باشد باید به شکل عینی صورت بگیرد. باید آموزشی را که از آن دفاع می کند مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم که آیا مطالب و اعمالی که بدان پایبند است با پیکره دکتورینال آن تطبیق می کند یا نه. در مورد کلیسای کاتولیک، نظریه ای که طی ۲۰۰۰ سال از آن دفاع کرده به اولویت خدا بر انسان تکیه داشته است. نوشتارها و سنت پایه خدشه ناپذیر، خزانه ایمان بر اساس واژگان مقدس، که توسط جانشین پی بر مقدس saint Pierre، پاپ تعریف شده است. انسانی که به گناه اولیه آلوده است باید از قدرت برتری تبعیت کند و از قواعدی که کلیسای کاتولیک نگاهیان آن است تبعیت کند. این اصول و قواعد خدشه ناپذیر است. وقتی با چنین ساز و کاری موافق نیستیم کلیسای کاتولیک را ترک می کنیم. این مورد مرتبط است به کلیساهای متعدد پروتستان. با این وجود با مجلس واتیکان ۲ (۱۹۶۵-۱۹۶۲) تحول اساسی روی داد. این مجلس محصول جریان فکری طولانی از قرن نوزدهم نزد بسیاری از اهالی کلیسا و به همین گونه افراد دیگری در خارج از کلیسا بود. پس از مبارزات طولانی بین مدافعان سنت و پروگرسویست ها، سرانجام پروگرسویست ها ( ترقی خواهان) دیدگاه خودشان را طی اصلاحات بزرگ واتیکان ۲ تحمیل کردند. برای این گروه از طرفداران، کلیسا باید با ابداعات سیاسی، فنی و اجتماعی که جهان معاصر را متحول ساخته انطباق یابد. ولی برای مدافعان سنت، مسأله کاملاً به شکل معکوس مطرح می شود: این جهان است که باید خود را با اصول و قواعد کلیسا تطبیق دهد. انسان گرائی کلیسا با ارتقاء حقوق بشر و همکاری با مراتب بین المللی به روشنی در نامه رسمی پاپ ژان بیست و سوم منعکس شده است: « صلح بر زمین » *Pacem in terris* (۱۱۰). با یادآوری پیشرفت های علم و فنون به «همکاری فزاینده و تقویت اتحادشان» در بطن نوع بشر می انجامد. به این معنا که « میراث مشترک همه شمول» باید تقویت شود در حالی که متن نامه کلیسائی پاپ مدعی می شود که دولت ها قادر به تضمین آن نیستند. به همین علت، پاپ ژان بیست و سوم از دیدگاه منطقی نتیجه می گیرد که « مشکل میراث جهانی در ابعاد جهانی مطرح خواهد بود. این مشکلات قابل حل نخواهد بود مگر این که مقامات دولتی قوانین و امکانات خود را در سطح جهانی گسترش دهند و در تمام گستره کره زمین عمل کنند. در نتیجه حتی نظم اخلاقی نیز حکم می کند که اقتدار دولتی که در سطح جهانی واجد صلاحیت باشد، تشکیل گردد».

با قید آرزومندی که « قدرت فراملی یا جهانی » نباید به زور تحقق یابد، نامه کلیسائی پاپ اعلامیه حقوق بشر به سال ۱۹۴۸ را، با قطع نظر از چند نکته انتقادی، به رسمیت می شناسد. و اضافه می کند که « ما این اعلامیه را به عنوان گامی به سوی ایجاد سازمان حقوقی- سیاسی جامعه جهانی تلقی می کنیم» (۱۱۱).

این تغییر جهت در کلیسای کاتولیک وجه مشخصه تمام پاپ ها از دوران واتیکان ۲ می باشد. بنوا شانزدهم Benoît XVI در پیغام نوئل ۲۰۰۵ مردم را به شرکت در « نظم نوین جهانی » تشویق کرد (۱۱۲)

در نتیجه کاملاً منطقی بود که بنوآ شازدهم در نامه اش تحت عنوان «عشق در حقیقت» (سومین نامه بنوآ شازدهم *Veritas in caritate*) (۱۱۳) به تاریخ جولای ۲۰۰۹. با یادآوری استقلال جهانی، پاپ در فراخوان خود روی «فوریت اصلاح سازمان ملل متحد به عنوان ساختار اقتصادی و مالی بین المللی در چشم انداز تحقق بخشیدن به مفهوم خانواده ملت ها (...)» تأکید می کند (۱۱۴)

### به سوی گردهمآیی پارلمان جهانی

ایجاد اتحادیه های بزرگ منطقه ئی بر اساس قوانین یگانه ای اداره می شود که در مجموع عناصر مختلف دولت جهانی را تشکیل می دهد، باید در بطن یک گردهمآیی یگانه بازنمائی شود. این موضوع، در مرکز تشکیلات «گردهمآیی پارلمانی جامعه بین الملل» مطرح می باشد (۱۱۵) این بلند پروازی در تداوم منطقی رویای اتحادیه جهانی توسط نظریه پردازان جهانی گرائی رایج است (فابین ها و طرفداران) و از آن دفاع می کنند. هیچ رویدادی اتفاقی نیست. رویدادها، شخصیت ها و نهادهای تاریخ گذشته محصولات خودشان را تولید کرده و ساختمان برج بابل را تکمیل می سازند. در نتیجه، فعالیت جنبش فدرالیست جهانی (World Federalist Movement) که ما در بالا به ایجاد آن طی سال ۱۹۴۷ در مونتر و اشاراتی داشتیم، منطقاً فعالیت های خاص خود را ادامه می دهد. بر این اساس، جنبش فدرالیسم جهانی در سال ۱۹۹۲ سرمنشأ تدارک نخستین پرونده بزرگی است که برای ایجاد گردهمآیی پارلمان جهانی در سازمان ملل متحد تهیه شد: *The case for a United Nations Parliamentary Assembly* (در مورد گردهمآیی پارلمان در سازمان ملل متحد) نوشته دیتر هینریش Dieter Heinrich (کانادائی) (۱۱۶).

### نتیجه گیری

بررسی شتاب زده ما در مورد تاریخ جهانی گرائی که آغاز آن در قرون وسطی واقع شده و تا امروز تداوم یافته، قدمت خیلی قدیمی این تمایلات را نشان می دهد، و نشان می دهد که تا چه اندازه به حرص و آز بی مرز تکیه داشته و کمال مطلوب کنترل کامل تمام ثروت های جهان را در سر می پروراند. چنین تحولی که تنها سرعت بیشتری به خود گرفته به تدریج مقامات و رهبران جهانی گرائی یعنی جانشینان نمرود، در تحمیل تفکرات خود به نفع نظم نوین جهانی توفیق یافته اند. از سقوط دیوار برلین، رویدادها شتاب بیشتری گرفته اند، بحران نیز به همین گونه دهه ۲۰۱۰ برای نوع بشر تعیین کننده خواهد بود، زیرا جهانی گرائی (موندیالیسم) بر اساس نظریه این نخبگان، موعود گرائی عاجلی به نظر می رسد.

گاهنامه هنر و مبارزه

۲۰۱۴ اگست ۰۲